

ماتریالیسم دیالکتیک

امیرنیک آئین

فصل سوم - اصول و قوانین دیالکتیک

درس 17- قانون وحدت و مبارزه اضداد

1 - تضاد چیست؟

2 - وحدت اضداد

3 - مبارزه اضداد

4 - تکامل و تغییر اضداد

5 - تضادهای داخلی و خارجی

6 - تضادهای اصلی و فرعی

7 - تضادهای آشتی ناپذیر

برای درک این قانون مهم که یکی از سه قانون اساسی دیالکتیک است و لنین آن را جوهر و روح مارکسیسم نام نهاده اول می بینیم اصولاً به چه معنایی مفهوم تضاد را به کار می بریم و اضداد یا دو قطب متضاد یا ضدین یعنی چه. سپس وحدت و مبارزه اضداد را مطالعه خواهیم کرد و خواهیم دید که چرا این قانون منشأ حرکت و تکامل را نشان می دهد و سپس می پردازیم به انواع تضادها و توضیح آنها.

(1)

اگر کسی ادعا کند که در این عقاید سیاسی آزاد است و بعد اضافه کند که پیروان مارکسیسم باید زندانی شوند. هر کسی خواهد گفت که در حرف او تضاد و تناقض وجود دارد. زیرا که مارکسیسم هم عقیده و مسلک سیاسی و فلسفی است و اگر پیروان آن زندانی و تبعید شوند معنایش این است که داشتن عقاید سیاسی آزاد نیست. پس دو ادعا به هم نمی خواند و فقط یکی از آنها می تواند درست باشد. یعنی در گفت مدعی تضاد وجود دارد. در نتیجه ادعای او رد می شود.

تفکر و بیان ما وقتی صحیح است که گرفتار این گونه تضادها نباشد. کشف این گونه تضادها و تناقض گویی ها در گفته ها و عقاید طرف یکی از طرق مباحثه و رد نظریات مخالف است. همه این ها مربوط به علمی است موسوم به منطق صوری که قواعد و موازین تفکر صحیح را می آموزد و ما را از چنین تضادگویی ها و ناپی گیری ها در استدلال بر حذر می دارد. حکم و برهانی که حاوی تضاد و دو نکته متناقض و متقابل یکدیگر باشد درست نیست، غلط و اشتباه است. به این معناست که در منطق صوری جمع اضداد را محال می دانند. این یک معنای تضاد است ولی بحث ما بر سر آن نیست آن را یادآوری کردیم تا متوجه باشیم مقصود از تضاد و وحدت اضداد که یک قانون اساسی دیالکتیک است به کلی چیز دیگری است.

بشر در زندگی و تجربه خود دیده است و علوم مختلف ثابت کرده اند که در همه چیز در همه پدیده و اشیاء و روندها دو قطب مخالف دو جهت متضاد با یکدیگر وجود دارد و هر قطب در پیوند با دیگری است در حالی که در تناقض و مبارزه نیز هست.

برای نشان دادن وجود اضداد در هر پدیده و شیئی نمونه های زیادی می توان ذکر کرد. یکی از این نمونه ها که معمولاً به علت وضوح کامل به عنوان مثال آورده می شود وجود قطبین جدایی ناپذیر مثبت و منفی در آهن ربا یا دو قطب شمال و جنوب کره زمین است. در هر

شیئی و پدیده ای چنین پیوند درونی بین دو جهت دو قطب موجود است در حالی که یکی بودن دیگری نمی تواند باشد و در عین حال درست نقطه مقابل و ضد آن است. چند مثال دیگر:

- هر یک از اجزاء اولیه نظیر الکترون و پروتون و غیره دارای دو قطب و دو جهت هستند: خواص متضاد موجی و ذره ای،
- هر یک از اجزاء اولیه دارای ضد خود هستند که آن ها را ضد جزء می نامند و فیزیک مدرن به کشف آن ها نائل آمده است.
- در اتم دو قطب را به شکل خواص متضاد هسته یا بار الکتریکی مثبت و پوشش الکترونی با بار الکتریکی منفی مشاهده می کنیم:
- در الکتروسیته بار مثبت و منفی وجود دارد که خود علت وجودی جریان برق است.
- در فعل و انفعالات شیمیایی دو خاصیت مغایر تجزیه و ترکیب مولکول ها را می بینیم که از هم جدایی ناپذیرند.
- در جهان غیر ارگانیک (غیر آلی) همچنین جذب و دفع بین اجسام را مشاهده می کنیم که در همه موارد عمومیت دارد،
- در جهان ارگانیک (آلی) جذب و دفع که اساس زندگی و مبادله با محیط است دو جهت متضاد در یک روند را نشان می دهد،
- سلول های موجودات زنده در عین حال هم رشد می کنند و هم نابود می شوند،
- در موجودات زنده دو خاصیت متضاد اصل وراثت از یک سو و قابلیت تطبیق با محیط از سوی دیگر دیده می شود که اولی پایه حفظ و مداومت خواص و دیگری پایه اکتساب و تغییر خواص است.
- در فعالیت های روانی دو قطب مخالف را به شکل قابلیت بر انگیزاننده (محرکه) و بازدارنده (ماسکه) سیستم عصبی می بینیم،
- در جوامع منقسم به طبقات متخاصم دو قطب و دو جهت متضاد را در وجود طبقات اجتماعی در حال ستیز مشاهده می کنیم. مثلا بردگان و برده داران در جامعه برده داری، اربابان و رعایا در جامعه فئودالی سرمایه داران و کارگران در جامعه سرمایه داری.
- اضداد، گرایش ها و جوانب اساسی درونی هر شیئی و پدیده ای هستند که متقابلا یکدیگر را طرد می کنند و یکدیگر را فرا می خوانند.
- همه این ها نمونه هائی از وجود همگانی و بدون استثنای دو قطب مخالف در همه اشکال هستی جهان و شواهدی از وجود دو جنبه، دو جهت، دو قطب وابسته به به یکدیگر و نافی یکدیگر در هر پدیده و شیئی است پس:
- وجود تضادها همگانی عام و بدون استثناست.

مسئله تضاد از مدت ها قبل اندیشه فلاسفه و دانشمندان را به خود جلب کرده است. ▽ طرفداران مکتب متافیزیک که به حق می دیدند نباید تضاد در منطق صوری وجود باشد، به

⁷ درک وجود تضادها اگرچه نه به صورت پی گیر و علمی (لاحقیقت مطلب تازه ای نیست) بشر از دیرباز وجود نیروهای متضاد را در طبیعت و در اجتماع می دیده و به اقتضای درجه شناخت و مقام تکامل فکری خود آن را بیان می کرده است (مثلا در میهن ماگه به صورت ابتدائی و تالیف و گاه با شکل های کامل تر و بغرنج تری، نه تنها در عقاید عرفانی و وحدت وجودی و از آن جمله و به ویژه در اندیشه مولوی این عناصر وجود دارد و به وضوح بیان شده بلکه در ایران باستان نیز آئین زرتشت یا مزده یسنا، آموزش خود را بر قبول دو عنصر متضاد اهورامزدا و اهریمن، مبتنی ساخته است 0)

اصل «همستاری» و مقابله اعداد را در آئین زرتشت و نبرد دائمی متقابلان منظره ای اگرچه بنیاد آلود گاه ساده و گاه سطحی بولی در هر حال منظره ای از سیرواقعی طبیعت و جامعه را منعکس می کند 0)

تاکیدی کنیم که این شیوه همستاری یا «آنتی تیک» antihetique تفکر، باشیوه دیالکتیکی یکی نیست و تنها به شکل بدوی، تضاددیالکتیک را بیان می کند (ولی لااقل نشانه ای به پی بردن بوجود دو قطب مخالفو تاثیر متقابل آن دواست، که البته هنوز با درک تضاد به مثابه سرچشمه حرکت و خودجنبی و علت تکامل متعالی و پیروزی نو، فاصله کیفی دارد 0)

در اندیشه نبرد دو میداخیروشر، روشنائی و تاریکی، می توان نطفه های هنوز نارسیده ای از درک بدوی اندیشه نبرد متضاها را دید 0) در اوستانی خوانیم «آن گاه که این دو گور به هم رسیدند نخست هستی و نیستی را بنیاد نهادند و در انجام زندگی جا بگاه بدترین پیروان دروغ را خواهد بود و جایگاه بهترین، پیروان راستی را» (دوگور: سپینتامن (اندیشه پاک) و اهرمن (اندیشه پلید) اند) در یسنای 45 قطعه 2 گفته می شود «من می خواهم سخن بدارم از آن دو گورهی که در آغاز وجود داشتند، از آنچه که آن

غلط، معتقد بودند که در طبیعت و اجتماع نیز نباید تضادها و خواص مخالف و مغایر یکدیگر وجود داشته باشد، ولی در سراسر واقعیت عینی بدون استثنا می بینیم که چنین تضادهایی هست. این ها دیگر تضادهای منطقی نیستند بلکه تضادهای واقعیت عینی و یا به عبارت علمی فلسفی تضادهای دیالکتیک هستند. مقصود ما از تضاد در این بحث همین تضادهای عینی است. قانون وحدت و مبارزه اضداد همین تضادهای دیالکتیکی را مطالعه می کند. مفهوم تضاد عبارت است از رابطه عینی و پیوند بین اضداد.

تضاد منطقی در بیان و در عمل نشانه ناپی گیری و اشتباه است. ما آن ها را طرد می کنیم و می کوشیم در کردار و گفتار از آن ها اجتناب ورزیم. تضاد عینی در خود واقعیت در طبیعت و اجتماع، در سرشت هر شیئی و پدیده هست. ما آن ها را مطالعه می کنیم، باز می شناسیم و در نظر می گیریم.

می شد تصور کرد که اگر متقابلاً یکدیگر را نفی می کنند پس چیزی مشترک ندارند. جنوب جنوب است، شمال شمال. ولی در واقع امر اگر جنوب نباشد شمال نیز نیست و بر عکس جنوب نیز به این خاطر جنوب است که شمالی در جهت مقابل آن وجود دارد. طرف راست از آن جهت راست است که طرف چپی وجود دارد و در نقطه مقابل آن واقع است. یکی از دیگری جدا نیست و در عین حال ضد دیگری است. مگر می توان در علم مکانیک عمل را از عکس العمل جدا کرد، در زیست شناسی جذب را از دفع و در شیمی ترکیب را از تجزیه؟ وجود هر قطب دیگری را نیز که در قطب مقابل قرار دارد ایجاب می کند.

پس بین متقابلان همیشه رابطه ای هست و آن ها بر هم تأثیر می کنند. هر جا که متضادها (متقابلان) با هم روبرو باشند و با هم برخورد کنند رابطه ای بین آن ها برقرار می شود همیشه تضاد به وجود می آید. زیرا که گرایش ها و سمت های حرکت و نیروی های مخالف هم رو در رو قرار می گیرند.

تضاد رابطه بین متقابل هاست، اضداد جنبه های تضاد هستند. تضاد نسبت و رابطه ای است بین جهات و گرایش های متقابل و مغایر با هم در درون یک کل، وجود هر یک مرهون دیگر است و نافی دیگری.

وحدت اضداد پیوند بین دو قطب متضاد است.

گوهر خردمقدس، به آن گوهر خرد خبیث گفت: اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگی و روان ما باهم بیگانه و یکسان نیست « 0 درنامه ی تنسر (موبدموبدان) چنین می خوانیم «صلاح و فساد، صحت و سقم هر دو یک مزاج دارند « 0 آئین مهر یا مینرا پرستی نور و تیرگی را در نبرد دائمی، در وابستگی متقابل و در حرکت در رابطه با امکان و واقعیت می دید. در جریانات الحاد آمیزی که از کیش زرتشت منشعب شده و به ویژه در طریق مانوی و آئین مزدکی اندیشه نبرد بین نور و ظلمت یزدان و اهرمین به مثابه اندیشه مرکزی حفظ شده است.

به نظر مانی از ستیزه بین نور و ظلمت جهان پدید می آید. مزدک که الحاد انقلابی خود را علیه اشرافیت و مذهب مسلط متوجه کرده بود به غلبه عنصر نور باور دارد و آن را مبدأ آگاه و با اراده می شمرد که که غلبه اش حتمی قانونی و عادلانه است. اندیشه دو مبدأ متضاد در عقاید فلسفی دیگر اندیشمندان ایرانی مثل ناصر خسرو که می گفت: گوهر هستی مردم دو گونه است - جسم کثیف و نفس لطیفه و غزالی که سخن از نور و ظلمت به میان کشید هویدا است. متفکر بزرگ ما جلال الدین مولوی رومی وجود دو قطب در هر شیئی وحدت اضداد را در سطح معین آن عصر و به زبان شعری چنین بیان می کند.

مختلف در صورت اما اتفاق
لیک هر یک بر حقیقت میزنند
ای پی تکمیل فعل و کار خویش

مولوی به علاوه نبرد اضداد را هم با بیانی عرفانی اصل شمرده و چنین سروده است:
صلح اضداد است این عمر جهان
جنگ اضداد است عمر جاودان
در بیان همین معانی در مثنوی چنین می خوانیم:

و آن دگر سوی یمین اندر طلب
جنگ فعلی شان ببین اندر سکون
زره زره همچو دین با کافری

شب چنین با روز اندر اعتناق
روز و شب این هر دو ضد و دشمنند
هر یکی خواهان دیگر همچو خویش

این یکی ذره همی برد به چپ
ذره ای بالا و آن دگر، نگون
این جهان جنگ است چون کل بنگری

(2)

دو قطب مخالف و متقابل در وحدت با یکدیگرند. پیوند بین ضدین آن چنان محکم و درونی است که جدا کردن آن ها از هم ناممکن است. همان گونه که قطبین مثبت و منفی آهن ربا جدایی ناپذیرند و وجود یکی بدون دیگری ممکن نیست. در مورد کلیه اشیاء و پدیده ها همین حکم صدق می کند. جذب بدون دفع، تجزیه بدون ترکیب، خاصیت موجی بدون خاصیت ذره ای، مالک فنودال بدون رعیت، سرمایه دار بدون پرولتر نمی تواند وجود داشته باشد. اگر یکی از دو جنبه باشد و دیگری نباشد به معنای آن است که پدیده مربوطه دیگر وجود ندارد. مثلا اگر فقط جذب باشد و یا دفع باشد و دیگری نباشد، زندگی از بین می رود. اگر فقط خاصیت موجی باشد و ذره ای نباشد و یا برعکس آنگاه جزء اولیه مربوطه وجود نخواهد داشت. در سرمایه داری فقط سرمایه دار، بدون پرولتر نمی تواند باشد و اگر فقط پرولتر باشد و سرمایه دار نباشد آن وقت دیگر جامعه سرمایه داری نخواهد بود. مقصود از وحدت اضداد همین است که دو جانب درونی اشیاء و پدیده ها که یکدیگر را متقابلا نفی می کنند در عین حال وجود هر یک از آن ها وابسته به دیگری است. هستی یکی مرهون هستی دیگری است.

وحدت اضداد پیوند بین دو قطب متضاد است.

طرفداران مکتب متافیزیک منکر این وحدت هستند. برای آن ها هر قطب هر گرایش هر خصلتی در درون یک پدیده مستقل از دیگری وجود دارد. برخی از فرضیه های رفرمیستی از همین جا سرچشمه می گیرد.

سوسیال دمکرات های راست وحدت اضداد درون جامعه سرمایه داری را منکر می شوند. به خیال خود **جنبه های «بد و منفی» سرمایه داری** را از جنبه های خوب و مثبت جدا می کنند و مدعی می شوند که می توان بدون از بین بردن جامعه سرمایه داری به مثابه یک واحد حامل تضادهای درونی خویش کم کم جنبه های «بد» را مرتفع ساخت و جامعه را عوض کرد. پراتیک بی پایگی چنین ادعاهایی را ثابت کرده است.

وحدت اضداد و پیوند ناگسستگی آن ها ناشی از این واقعیت است که آن ها با هم یک روند یگانه متضاد را تشکیل می دهند. رابطه بین قطب ها رابطه دو جهت در حال مبارزه است. اضداد متقابلا وجود یکدیگر را مشروط می کنند، یعنی یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد.

ولی وحدت اضداد تنها یک جنبه از پیوند آن هاست. اساس پیوند اضداد مبارزه بین آنهاست.

(3)

نبرد بین اضداد، برخورد بین دو قطب متضاد، نتیجه وحدت و تباين آن هاست. هر جا اضداد باشند، نبرد بین آنها نیز ناگزیر است. در این مبارزه هر یک از جنبه ها هر قطبی گرایش دارد که خود عامل اصلی و قطعی، جنبه تعیین کننده و مقدم در روند یا پدیده مربوطه شود. وجود و هستی شیئی یا پدیده یعنی همین نبرد دائمی و وحدت و پیوند دو جنبه. جذب و دفع در همآوردی هستند و زندگی یعنی همین مبارزه. آن گاه که یکی از دو قطب کلا غالب گردد، تضاد از بین رفته و آن پدیده نابود می شود.

پس در هر شیئی و پدیده هم وحدت اضداد هست و هم مبارزه آن ها. باید دید در روند تکامل کدام یک نقش قاطع دارند، وحدت یا مبارزه؟ هگل دیالکتیسیست بزرگ در این زمینه معتقد بود که یگانگی ضدین نکته اساسی است. ولی در حقیقت مبارزه بین ضدین است که نقش اساسی را دارد. یگانگی و رابطه بین خصلت های موجی و ذره ای در هر جزء اولیه در مغایر بودن آن ها با یکدیگر، در نفی یکدیگر، در نبرد با یکدیگر نهفته است. وحدت آن ها چیزی جز مبارزه آن ها نیست. اصل مبارزه آن ها است. وحدت در رابطه بین وراثت و اکتساب، بین جذب و دفع، بین پرولتاریا و بورژوازی و همه پدیده ها رابطه ای است ناشی

از نبرد آن ها، مخالفت و برخورد آن ها. پس در مناسبات بین اضداد، وجه مشخصه مسئله اصلی نکته عمده مبارزه آن ها است.

نبرد اضداد دائمی است، مطلق است، وحدت آن ها نسبی است، گذرا و موقتی است. لنین می نویسد: «مبارزه بین اضداد مطلق است همچنانکه حرکت و تکامل مطلق اند». البته تعیین نقش قاطع و اساسی مبارزه اضداد، پی بردن به مطلق بودن مبارزه و نسبی بودن وحدت در جریان تکامل به هیچ وجه از اهمیت وحدت آن ها نمی کاهد. مسئله بر سر یک رابطه دیالکتیکی است. وحدت اضداد شرط لازم مبارزه آن ها است.

سرچشمه علت و منشاء حرکت و تکامل نیز همین مبارزه درونی، همین مبارزه اضداد است. آنچه روینده و شکوفان است از سوئی و آن چه که میرنده و رو به تباهی است از سوی دیگر با یکدیگر در تضاد و مبارزه در می آیند. این، علت جنبش ماده و شعور، طبیعت و تاریخ و محرک درونی رشد از ساده به بغرنج از نازل به عالی است. دو مثال برای روشن شدن مطلب:

تکامل موجودات زنده ناشی از مبارزه دو خاصیت توارث خواص قدیم در هر نوع بیولوژیک و اکتساب خواص جدید است. اولی مداومت را و تشابه را تأمین می کند و دومی تغییر پذیری و پیدایش کیفیت نوین را.

بر اثر نبرد دائمی این دو جنبه از روندی یگانه، انواع موجودات زنده تکامل می یابند.

تکامل جامعه بشری ناشی از تضاد بین مناسبات تولیدی و خصلت نیروهای مولده است. اولی بیانگر تغییر و مبشر پیدایش کیفیت نوین است دومی بیانگر مداومت اجتماع و تولید مادی. مبارزه بین این دو جنبه از یک روند یگانه، موجب پیشرفت اجتماع و پیدایش صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی هر چه تکامل یافته تر می شود.

بنابر این در روند تکامل و برای حرکت اشیاء و پدیده ها هیچ نیرویی مافوق طبیعت و آسمانی عمل نمی کند. هیچ آفرینشی از هیچ صورت نمی گیرد، بلکه قانون وحدت و مبارزه اضداد عمل می کند. (مثلا تئوری انتخاب طبیعی داروین برای انواع در زیست شناسی و تئوری تغییر صورت بندی های اجتماعی در جامعه شناسی)

نیروی محرکه تکامل مبارزه اضداد، نبرد بین جنبه های متضاد است. لنین می نویسد: «تکامل عبارت است از مبارزه بین اضداد» روند رشد یا تکامل در واقع همان روند پیدایش و رشد تغییر و تحول و تشدید و بالاخره حل تضادهاست. حل شدن تضاد یعنی چه: وقتی وحدت اضداد که چارچوب نبرد آنها است در پایان روند مبارزه درهم می شکند و پدیده عوض می شود (موجود زنده می میرد، نوع جدید بیولوژیک پدید می آید، جامعه دگرگون می شود) می گوئیم تضاد مربوطه حل شده است. دیگر دو جنبه و دو قطب دو گانه می شود. بین جهات کهنه و در جریان تکامل هر کیفیتی دو گانه می شود. بین جهات کهنه و جهات نو، یعنی آنچه که ثابت است و خصلت گذشته را نشان می دهد با آنچه که آستن تغییر است و در حال زایش و رویش است تضاد رفته رفته شدیدتر می شود. شدت یافتن تضاد خود یعنی تکامل پدیده تا آن که کار به برخورد و تنازع به هم در شکستن چارچوب موجود (کیفیت کار) بکشد. تضاد موقعی حل می شود که قطبی غلبه کند. نو پیروز شود، کیفیت نو پدید شود. کیفیت نو نیز هرگز ثابت و بلا تغییر نمی ماند، بلافاصله در آن دو گانگی به وجود می آید، در درون آن جهات و قطبین تازه پدید می شوند و خود سرمنشأ تکامل تازه و حرکت مداوم می گردند. نتیجه اینکه:

نیروی محرکه جنبش و تکامل در خود اشیاء و پدیده هاست، حرکت و جنبش یک «خودجنبی» است.

نبرد اضداد سرچشمه این حرکت است و تکامل را نیازی به هیچ عامل خارجی و به اصطلاح فلسفی «تکانه برون» یا «تلنگر اولیه» برای آغاز به حرکت نیست. در جامعه نیز

تضاد بین طبقات متخاصم از مراحل تکوین و نضج و تشدید می گذرد و به برخورد دو قطب متضاد می انجامد و تضاد مثلا در جامعه سرمایه داری با انقلاب سوسیالیستی حل می شود. در جامعه نیز مبارزه اضداد و حل تضادها سرچشمه تحول اجتماع است. بنابر این اساس قانون «وحدت و مبارزه اضداد» این است که: تضادهای درونی در همه اشیاء و روندها وجود دارند. متضادها در وحدت جدایی ناپذیر و در عین حال در مبارزه دائمی قرار دارند. مبارزه بین اضداد سرچشمه درونی، منشأ و نیروی محرکه تحول و تکامل است. مبارزه بین اضداد مطلق است، دائمی است و هرگز قطع نمی شود، در هر لحظه تعادل را بر هم می زند و تحرک و پویایی پدیده را موجب می شود. از این روست که ثبات اضداد و وحدت آنها خصلت نسبی پیدا می کند. مبارزه اضداد است که موجب تغییرات کیفی در شیئی و پدیده می شود و وحدت جدیدی از اضداد جدید جای وحدت قبلی را می گیرد. عمل متقابل دو جنبه قانون - وحدت نسبی و مبارزه مطلق بین اضداد - تضاد دیالکتیکی و بغرنجی را می آفریند که نقش منشأ و سرچشمه درونی جنبش و رشد در همه پدیده های طبیعت و اجتماع و تفکر را ایفا می کند.

(4)

اضداد (دو قلب متضاد) جنبه ها و گرایش های خشک و منجمد و منفعل نیستند بلکه متحرک زنده، فعال و تغییر یابنده اند. این تغییر در چارچوب شرایط معین زمانی و مکانی روی می دهد و می تواند سمت های مختلف به خود بگیرد. مثلا از موقعی که تمدن بشری رو به ترقی گذاشت بین دو شکل اساسی مسکن انسانی شهر و ده نخست متفاوت و سپس تضاد پیدا شد. هر یک از این دو جنبه متحرک زنده و متغیر است. نقش هر یک از این دو قطب در رابطه دیالکتیکی متضاد آن ها در جوامع بشری به نسبت شرایط مشخص و زیر تأثیر عوامل مختلف فرق می کند.

مثلا در جامعه کلاسیک فئودالی تضاد به شکل استثمار شهر (پیشه وران و صنعتگران) توسط فئودال مالک دهات بزرگ بروز کرد و شهر وابسته و تابع ده بود. در جامعه سرمایه داری بر عکس این تضاد به شکل استثمار ده توسط بورژوازی شهر بروز می کند. ده وابسته و تابع شهر است. تحول نقش هر جنبه از ضدین وابسته به شرایط معین زمانی و مکانی و مناسبات اجتماعی و اقتصادی در هر جامعه متکی بر استثمار است.

مثال دیگر: در جامعه سرمایه داری دو قطب بورژوازی و پرولتاریا وجود دارد، هر یک فعال و پویا در حال تغییر، تغییر و تحول ضدین در اینجا نیز وابسته به شرایط مشخص هر زمان و هر کشور و هر مرحله از تکامل جامعه سرمایه داری است. طبقه بورژوازی که زمانی مترقی و حامل پیشرفت اجتماعی بود و پیشاپیش خلق قرار می گرفت، به عامل ترمز کننده اجتماع به عنصر ارتجاعی بدل می شود و در دشمنی با خلق قرار می گیرد. پرولتاریا نیز که نخست فاقد آگاهی طبقاتی بود و به رسالت و نقش و نیروی خود آشنایی نداشت به طبقه ای آگاه به منافع اساسی و طبقاتی خویش و مبارزه برای بنای جامعه نوین فارغ از بهره کشی بدل می شود. تضاد رشد می یابد و از درجات مختلفی می گذرد زیرا رابطه بین اضداد تغییر می کند.

تضادها به نسبت مراحل مختلف تکامل و به نسبت سرشت پدیده تکامل یابنده خصلت، سمت، شدت های متفاوت دارند.

هر تضاد خود دارای تاریخی است. در مرحله اول رشد هر تضاد تنها یک تفاوت بین دو جهت، یک تمایز بین ضدین دیده می شود. این اولین درجه رشد تضاد، یا تضاد هنوز رشد نیافته است.

دو گانه شدن مجموعه واحد، قطبی شدن جنبه های مخالف هم (باصطلاح فلسفی انقطاب یا پولاریزاسیون) تفاوت را بیشتر و تمایز را عمیق تر می کند و آن را سرشتی و اساسی می سازد.

تفاوت سرشتی نیز تکامل یافته و بالاخره شکل اضداد را به خود می گیرد. اضداد به نوبه خود به مثابه شکلی از تضاد رشد و تکامل می یابند و برخورد آنها مرتباً خصلت شدید تر پیدا می کند.

همان مثال شهر و ده را در جامعه بشری دنبال کنیم: نخست تنها یک شکل مسکن جمعی مصنوعی بشر (اجتماع کلبه ها) وجود داشت. با رشد تولید و مناسبات طبقاتی نخست تفاوت های بسیار ناچیز و نامحسوس بین مراکز بزرگتر زندگی و مراکز کوچکتر حاصل می شود. سپس این تفاوت های ساده به تفاوت های سرشتی بدل می گردد و تقسیم کار عمیق تری بین ساکنان این مراکز به وجود می آید. بعدها شهر و ده به دو قطب مقابل هم و متضاد هم بدل شدند و بالاخره کار آن به تخصص می رسد. پس از گذار از جوامع متکی بر استثمار در جامعه طبقه کارگر و دهقانان از ریشه عوض می شود. بر اساس محور استثمار، تضاد، تخصص بین شهر و ده، ریشه کن می شود. شرایط برای تغییر آن به تقابل و سپس به تفاوت های سرشتی فراهم می گردد. تا بالاخره همراه با ساختمان جامعه کمونیستی به تفاوت های ساده و ناچیز بین مراکز سکونت بشری در جامعه پیشرفته کمونیستی منجر شود و تضاد بین شهر و ده از میان بر می خیزد.

تعیین مدارج مشخص رشد هر تضاد و چگونگی تحول و تغییر اضداد به ویژه در زمینه اجتماعی اهمیت عظیمی برای عمل انقلابی دارد.

(5)

دیالکتیک ماتریالیستی انواع تضادها را بر حسب ویژگی های هر یک و خصلت و نقش آن ها در روند تکامل تشخیص می دهد. انواع تضادها بی شمارند، همان طور که متضادها بی شمارند. ولی مهم ترین آن ها عبارتند از تضادهای داخلی و خارجی، اصلی و فرعی، آشتی ناپذیر (متخاصم) و آشتی پذیر (غیر متخاصم).

تضادهای درونی یا داخلی به آن تضادهایی می گوئیم که مناسبات متقابل بین جنبه ها و گرایش های متضاد در درون یک سیستم، یک شیئی یا یک پدیده را بیان می کند. این تضادها نقش اصلی را در خود جنبی اشیاء و پدیده ایفا می کنند.

تضاد برونی یا خارجی به آن تضادهایی می گوئیم که بین اشیاء و پدیده ها و با محیط پیرامون یا جوانبی از آن ها وجود دارد. این تضادها نقش شرایط را ایفا می کنند، چارچوب روند خود جنبی هستند.

تضادهای برونی و درونی بر روی هم تأثیر می کنند ولی در تکامل پدیده یا مجموع پدیده ها و سیستم ها، عامل اساسی تضادهای درونی است. این تأکید به معنای نفی عمل تضادهای خارجی نیست چرا که آن ها نیز در شرایط خاصی می توانند در سمت و ماهیت تحول یک پدیده تأثیر داشته باشند. در زمینه اجتماعی نیز علت تکامل را باید در درون خود جامعه در تضادهای داخلی پیدا کرد. در جامعه نیز نیروها و تضادهای خارجی موثرند ولی در آخرین تحلیل و در مقطع تاریخی تضادهای داخلی و نیروهای محرکه درونی سمت تکامل جامعه را تعیین می کنند. مارکسیسم ضمن تکیه بر نقش اساسی و قاطع **تضادهای داخلی**، اهمیت **تضادهای خارجی** را نفی نمی کند چرا که آن به مثابه شرایط ضروری تکامل بروز و عمل می کنند. تضادهای خارجی می توانند جریان تکامل را تند یا کند نمایند و به آن اشکال مختلف و رنگ های گوناگون بدهند. وظیفه مبارزان انقلابی است تا در بررسی اوضاع مشخص کشور و هر یک از مراحل تکامل آن و در تعیین وظایف و راه انجام آن ها به درستی و دقیقاً تضادهای داخلی و خارجی را تشخیص دهند، تأثیر آن ها را بر هم در هر مورد مشخص در نظر گیرند.

باید توجه داشت که تفاوت بین تضاد داخلی و خارجی مطلق نیست. نسبت به این که کدام پدیده و روند مورد نظر باشد، تضاد می تواند داخلی یا خارجی باشد یا به یکدیگر تبدیل شود. مثلاً برای یک جزء اولیه که تضاد درونی اش بین دو خاصیت موجی و ذره ای است.

تضاد بین بار الکتریکی اش با دیگر اجزاء اولیه داخل اتم، یک تضاد خارجی است و در چارچوب این تضاد خارجی و در شرایط وجود آن است که تضاد داخلی جریان می یابد. اما اگر یک اتم مورد نظر باشد آن وقت تضاد داخلی همین تضاد بین بارهای الکتریکی اجزاء اولیه (و سایر خواص مربوطه به آن ها) است. برای یک اجتماع معین مبارزه خلق به خاطر استقلال و علیه امپریالیسم یک تضاد خارجی است. این مبارزه در شرایط معین و مرحله مشخص و از نظرگاه رشد عمومی آن جامعه و رابطه سراسر کشور وابسته به امپریالیسم، تضادی داخلی می شود زیرا امپریالیسم طبقات ارتجاعی داخلی و آن ها امپریالیسم را تکیه گاه قرار می دهند و مبارزه علیه یکی بدون مبارزه علیه آن دیگری شدنی نیست.

(6)

اشیاء و پدیده ها عرصه نبرد و جدال چندین تضاد در آن واحدند. جنبه ها و گرایش های گوناگون در آن ها در حال ستیزند ولی در هر مورد مشخص باید آن تضاد اساسی را که نقش قاطع ایفا می کند و سمت تکامل پدیده را معین می کند از دیگر تضادها که فرعی هستند تمیز داد.

تضاد اصلی به آن گونه تضاد داخلی می گوئیم که رابطه بین جنبه ها و گرایش های اساسی و قطعی و تعیین کننده یک شیئی با پدیده را بیان می کند.

بدون حل این گونه تضادهای اصلی (اساسی) کیفیت نوین پدید نمی گردد. مثلاً تضاد اصلی در جامعه سرمایه داری عبارت است از **خصلت اجتماعی کار** در برابر **مالکیت خصوصی** ثمره کار. از این تضاد اساسی مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داری ناشی می شود. این تضاد به جنبه اساسی و قطعی و تعیین کننده جامعه سرمایه داری مربوط است و حل آن جامعه را از بنیان دگرگون می کند و شیوه تولید جدیدی را جانشین شیوه تولید سرمایه داری می نماید.

تضاد فرعی (غیر اصلی) رابطه بین جنبه های غیر اساسی را بیان می کند. حل این گونه تضادها در سرشت شیئی و پدیده تغییری نمی دهد سرنوشت پدیده بسته به چگونگی تکامل و تغییر و حل آن ها نیست.

مثلاً بین بورژوازی صنعتی و بانکی و کشاورزی و تجاری در جامعه سرمایه داری تضادهایی وجود دارد که گاه حتی شکل حاد و شدید هم به خود می گیرد. ولی در هر حال تکامل و حل آن ها به تغییر سرشت و ماهیت جامعه سرمایه داری نمی انجامد و شیوه تولید سرمایه داری را عوض نمی کند.

برای استراتژی و تاکتیک انقلابی تمیز بین **تضاد اصلی و تضاد فرعی** اهمیت فراوان دارد. خصوصیات تضاد اصلی در تکامل اجتماع عبارتند از: در اجتماعی که به طبقات تقسیم شده تضاد اصلی تضاد اجتماعی - اقتصادی است. این تضاد اصلی همه جوانب و شئون تکامل جامعه را تعیین می کند. همزمان با آن تضاد اصلی انواع تضادهای دیگر در مراحل مختلف رشد در شئون گوناگون حیات اجتماعی وجود دارند.

تعیین تضاد اصلی و تمیز آن از سایر تضادهای موجود دارای اهمیت خاص برای مبارزان انقلابی است. زیرا که از این طریق است که می توان سیاست درست را برگزید و در پیچیدگی های زندگی اجتماعی راه درست را یافت و به طور موثری در جهت حل تضاد اصلی مبارزه را سازمان داد.

(7)

یکی از خصوصیات تضادهای مربوط به جامعه آن است که برخی از آن ها با هم متخاصم اند، آشتی ناپذیر یا ناهمسازند و برخی دیگر آشتی ناپذیر و همسازند.

تضاد های آشتی ناپذیر مخصوص مواردی است که استثمار در جامعه وجود دارد یعنی در مواردی که مناسبات تولیدی بر شالوده سلطه و ستم و بهره کشی استوار است. پایه عینی و شالوده اقتصادی معین تضادهای آشتی ناپذیر همین است.

جوامع متکی بر استثمار سرشار از این گونه تضادهاست. خصلت آشتی ناپذیر تضاد ناشی از چگونگی حل یک تضاد یا طرز تفکر ما نسبت به آن نیست بلکه ناشی از پایه عینی و خصلت خود آن و شالوده اقتصادی معین آن است. راه حل این گونه تضادها ناشی از خصلت آشتی ناپذیر آن هاست نه برعکس. تضادهای اجتماعی آشتی ناپذیر از راه برخوردیهای اجتماعی و در آخرین تحلیل از راه محور پایگاه اقتصادی جامعه کهن حل می شود. برای حل تضاد آشتی ناپذیر نیروهایی که در سمت تکامل تاریخ گام بر می دارند باید نیروهایی را که این تکامل را سد و ترمز می کنند از بین ببرند.

هدف های نهایی گرایش ها و منافع اساسی طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریا به هیچ وجه آشتی ناپذیر نیستند. انقلاب راه حل قطعی تضاد آشتی ناپذیر بین طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریا است که به استثمار و مالکیت سرمایه داری یعنی سرچشمه تضاد پایان خواهد داد. در مقابل این نظرگاه علمی و طبقاتی، اندیشه پردازان بورژوازی عقیده صلح طبقاتی، آشتی منافع، کاهش تضادها و حتی یگانگی عاطفی را رواج می دهند. دیالکتیک ماتریالیستی نشان می دهد که حل تضاد آشتی ناپذیر در چارچوب نظام اجتماعی - اقتصادی مربوطه امکان پذیر نیست.

تضادهای آشتی پذیر در جامعه مناسبات بین جنبه ها و گرایش هایی را بیان می کنند که بر پایه اقتصادی استثمار استوار نیست.

حل اینگونه تضادها حتما به برخورد و خصومت و نبردی بی امان نمی انجامد. تضادهای آشتی پذیر منعکس کننده منافع متفاوت طبقاتی انسان ها هستند نه منافع متضاد طبقاتی، حل این تضادها محور طبقه یا گروه اجتماعی یا شالوده اقتصادی را ایجاب نمی کند. در نتیجه تضاد آشتی ناپذیر بین آن گروه های اجتماعی بروز می کند که در چارچوب یک نظام اقتصادی - اجتماعی منافع اساسی آن ها با هم تطبیق کند.

تضادهای آشتی پذیر در جوامع سرمایه داری نیز دیده می شود (اگر چه وجه مشخصه آن را تشکیل نمی دهد) مثل تضاد بین کارگران و دهقانان زحمتکش و سایر اقشار متزقی. این طبقات و اقشار می توانند دوش به دوش هم به خاطر حل تضاد اصلی مشترکا عمل کنند چرا که منافع اساسی مشترک دارند و تضادهایشان همساز است. یگانگی مواضع اساسی، آن ها را در یک صف قرار می دهد. این امر پایه عینی اتحاد آن ها در مبارزه علیه نظام سرمایه داری است. وظیفه مبارزان انقلابی است که به درستی اختلاف بین تضادهای همساز و ناهمساز و پایه عینی آن را در جامعه خود دریابند و با اتحاد و یک پارچگی نیروهایی که علی رغم اختلافات معین و تضادهای آشتی پذیر دارای اشتراک منافع هستند زمینه را برای حل تضادهای آشتی ناپذیر آماده سازند.

ولی به طور کلی تضادهای همساز ویژه جامعه سوسیالیستی است که در آن طبقات دشمن بهره کشان و بهره دهان وجود ندارند و پایه عینی دگرگون شده است در نتیجه شیوه حل تضادها نیز نه انقلاب بلکه انتقاد و اصلاح است. در این جا البته نقش عنصر آگاه حزب طبقه کارگر برای کشف تضادها جستن راه حل مناسب و میدان دادن به عنصر نو در درجه اول اهمیت قرار دارد.

در جامعه سوسیالیستی بر شالوده عینی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و اشتراک منافع و هدف های طبقات و اقشار زحمتکش خصلت آشتی پذیر تضادها عمومیت می یابد. وجود و حل این تضادها خود منشأ حرکت جامعه به جلو برده و خواهد بود، منتهی خصلت راه حل آن ها با گذشته فرق می کند. لنین می نویسد: «تخاصم آشتی ناپذیری (انتاگونیسم) و تضاد به هیچوجه یک چیز نیستند. اولی از بین خواهد رفت ولی دومی در سوسیالیسم باقی خواهد ماند».

در نتیجه :

- تقسیم تضادها به آشتی پذیر و آشتی ناپذیر مربوط به طبیعت نیست مربوط به جامعه است.

- تضاد آشتی ناپذیر مربوط به جوامع متکی بر استثمار است.
- تشخیص بین این دو نوع تضاد ناشی از پایه عینی خود تضاد است نه ناشی از راه حل آن یا چگونگی عمل آن.
- راه حل تضاد آشتی ناپذیر برخوردهای اجتماعی تا محو پایه اقتصادی جامعه کهن است.
- تضادهای اجتماعی در سه مرحله تکامل اجتماع مسیر رشدی را می پیماید:
- در دوره سرمایه داری: تسلط تضادهای آشتی ناپذیر در همه حیطه های اساسی زندگی اجتماعی
- در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم: وجود همزمان تضادهای آشتی ناپذیر و تضادهای آشتی پذیر
- در دوره سوسیالیسم پیروزمند: تسلط تضادهای آشتی پذیر، پیدایش نیروهای محرک جدید اجتماعی

(8)

«قانون وحدت و مبارزه اضداد» چون منشأ عینی حرکت و سرچشمه درونی تکامل را نشان می دهد مهم ترین قانون دیالکتیک و هسته مرکزی آن است. سایر قوانین دیالکتیک بر شالوده این قانون استوارند. ارزش و اهمیت تئوریک و پراتیک این قانون در چیست؟

1 - این قانون با توجه به ماهیت پدیده ها امکان می دهد همه روندهای طبیعت جامعه و تفکر مورد بررسی علمی قرار گیرد. این قانون نشان می دهد که همه پدیده ها خصلتی متضاد دارند و باید تضادهای داخلی سرچشمه قطعی هر روند تکاملی را تشخیص داد. تنها راه شناخت درست و واقعی همین است.

2 - این قانون توجه را به تعیین خصلت تضادهای مختلف در مدارج مختلف تکامل و شرایط گوناگون جلب می کند. این امر برای شناخت علمی و به ویژه برای فعالیت عملی انقلابی اهمیت فراوان دارد. بررسی خصلت مشخص تضادها به علاوه برای آن لازم است که راه ها و اشکال و شیوه های مبارزه و عمل به نحوی تدوین شود که امکان دهد تضادهای مربوطه حل گردد. تضادهای مختلف وسائل و شیوه های مختلف حل را می طلبند.

3 - این قانون راهنما و قطب نمای درستی در شرایط بغرنج تضادهای پیچیده متعدد و نبرد نیروهای گوناگون اجتماعی به دست می دهد. با کمک آن می توان ماهیت دوران کنونی و تضاد اصلی و گرایش های متضاد رشد را درک کرد. این امر برای تدوین مشی استراتژیک مشترک نیروهای انقلابی و استراتژی و تاکتیک هر حزب سیاسی انقلابی اهمیت ویژه دارد.

سوسیالیسم نیروی تعیین کننده در سیر تکامل و حل تاریخی همه تضادهای دوران کنونی است. در نتیجه طبقه کارگر همه کشورها، توده مردم و جنبش آزادی بخش در نبرد علیه امپریالیسم، نو استعمار و سرمایه باید همیشه بر نیروی سوسیالیسم و کمک موثر و قاطع سوسیالیسم تکیه کند[∇]. نمی توان مترقی و انقلابی بود و تضاد اصلی بین سوسیالیسم و امپریالیسم را نادیده گرفت، بی طرف ماند و یا بین آن دو علامت تساوی گذاشت.

∇ اصطلاحات :

تضاد contradiction

متضاد contradictoire

وحدت و مبارزه اضداد unite ete lutte des contraires

متخاصم ، ناهمساز ، همساز non –antagonique

تضاد اصلی cont. fondamentale

تقابل opposition

تفاوت difference انقطاب polarization

ترکیب analyse تجزیه synthese

بر انگیزتن ، تحریک excitation

باز داشتن ، ماسکه inhibition